

از دام توسیدید تا سیستم کنسرت؛ تحلیلی بر آینده روابط آمریکا و چین

نوذر شفیع*
*

۴۷

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره نهم، شماره

چهارم، شماره

پیاپی سی و چهارم

زمستان ۱۳۹۸

چکیده

این مقاله در پی پاسخ به این سؤال بود که آینده روابط چین و آمریکا چگونه خواهد بود؟ پاسخ به این پرسش از آن نظر حائز اهمیت بود که رقابت استراتژیک آینده در جهان میان این دو قدرت خواهد بود و فعل و انفعالات آینده جهان بشدت از کیفیت روابط این دو تأثیر می‌پذیرد. فرضیه مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی بررسی شد آن بود که آینده روابط چین و آمریکا می‌تواند در سه شکل درگیری نظامی (دام توسیدید)، جنگ سرد جدید (دام چرچیل)، و سیستم کنسرت (وابستگی متقابل رقابتی) تجلی یابد. در این میان، با در نظر گرفتن نقش "کارگزاران سیاسی" و نقش "ساختار نظام بین‌الملل" در تعیین رفتار دولت‌ها، دام توسیدید بعنوان "سناریوی ممکن"، دام چرچیل بعنوان "سناریوی محتمل"، و سیستم کنسرت یا مدیریت مشترک بعنوان "سناریوی مرجح" در نظر گرفته شد. یافته مقاله نشان داد با آنکه اراده کارگزاران سیاسی، آن‌ها را بسوی همکاری سوق می‌دهد اما الزامات ساختاری نیز آزادی عمل آن‌ها را برای همکاری محدود می‌کند. تحت این شرایط بنظر می‌رسد رهبران چین و آمریکا احتمالاً به دلیل پیامدهای بسیار خطرناک آن، از دام توسیدید فرار خواهند کرد اما الزامات ساختاری مانع از حرکت آن‌ها به سمت سیستم کنسرت خواهد شد و لذا آن‌ها در دام چرچیل گرفتار خواهند شد.

واژگان کلیدی: دام توسیدید، دام چرچیل، سیستم کنسرت، جنگ سرد، رقابت استراتژیک

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

* n.shafiee@ase.ui.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و چهارم، صص ۴۷-۷۹

مقدمه

تاریخ روابط چین و آمریکا مملو از فراز و نشیب است. با اینحال نقاط عطفی در تاریخ روابط دو کشور وجود دارد که بصورت سینوسی نشان می‌دهد آینده روابط آن‌ها به چه سمت و سویی جریان دارد. در اکتبر ۱۹۴۹ که جمهوری خلق چین اعلام موجودیت کرد، ایالات متحده از ناسیونالیست‌های فراری به تایوان (چین ملی) حمایت کرد و این نشان داد که آمریکا بطور بنیادی علاقه ای به چین کمونیست ندارد. جنگ کره در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۰ این تعارض بنیادی را بیشتر نمایان ساخت؛ چرا که ایالات متحده از کره جنوبی و چین از کره شمالی حمایت کرد. امضای سند "دفاع متقابل" بین آمریکا و تایوان در آگوست ۱۹۵۴ و حتی تهدید هسته‌ای آمریکا علیه چین در این سال نشان داد دو کشور روز به روز به سمت جدایی و اصطکاک بیشتر در حرکت‌اند. در مارس ۱۹۵۹ که قیام تبت اتفاق افتاد آمریکا جانب تبتی‌ها را گرفت و چین را محکوم کرد. همه این‌ها چین را به فکر افزایش قدرت خود وادار نمود و لذا این کشور در اکتبر ۱۹۶۴ دست به آزمایش اتمی زد.

در مارس ۱۹۶۹ با درگیری مرزی شوروی و چین مشخص شد امنیت مهم‌تر از اشتراکات ایدئولوژیک است و همین موضوع ناخواسته چین و آمریکا را به سمت یکدیگر و علیه شوروی سوق داد. متعاقب این مهم در آوریل ۱۹۷۱ دیپلماسی پینگ پنگ در روابط چین و آمریکا اتفاق افتاد که نشانه مهمی از گرم شدن روابط دو کشور پس از یک دوره تنش سخت بود. سفر نیکسون به چین در فوریه ۱۹۷۲ به عادی سازی بیشتر روابط کمک کرد. این روندهای آشتی جویانه سرانجام به برقراری روابط رسمی چین و آمریکا در سال ۱۹۷۹ و پذیرش سیاست چین واحد با مرکزیت پکن انجامید. با این وجود تصویب "قانون روابط با تایوان" که در همین سال توسط کنگره وضع شد و به آمریکا و تایوان امکان همکاری دفاعی را می‌داد و نیز سند "شش تضمین به تایوان" که در ژانویه ۱۹۸۲ - در دوره حکومت ریگان - تصویب شد روابط رو به تشنج زدایی چین و آمریکا را بشدت تحت تأثیر منفی قرار داد. قتل عام جنبش دموکراسی خواهی در میدان "تیان انمن" توسط دولت چین در ژوئن ۱۹۸۹ نیز اختلافات سیاسی میان پکن و واشنگتن را بیشتر دامن زد. با اینحال چهار سال بعد یعنی در سپتامبر ۱۹۹۳ بیل کلینتون

سیاست "تعامل سازنده با چین" را در پیش گرفت و شاید علت آن تمایل وی به بهره گیری از ظرفیت اقتصادی چین بود.

برگزاری اولین انتخابات آزاد در تایوان - مارس ۱۹۹۶ - که در نتیجه آن "لی تنک هوی" بعنوان یک کاندیدای استقلال طلب به ریاست جمهوری تایوان انتخاب شد، خوشحالی آمریکا و نگرانی پکن را در پی داشت. سه سال بعد بمب باران سفارت چین در بلگراد در مه ۱۹۹۹ توسط ناتو از دید چین اقدامی تعمدی و خصمانه تفسیر شد. متعاقب آن بر خورد یک هواپیمای جاسوسی آمریکا با یک جنگنده چینی در آوریل ۲۰۰۱ نشان داد قلمرو فضایی چین نیز در امنیت نیست. این رخدادها اگر چه کوچک به نظر می‌رسیدند اما علائم خطر را نشان می‌دادند. شاید بر همین اساس باشد که آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۵ از چین می‌خواهد در قبال مسائل بین‌المللی بعنوان یک "شریک مسئول" رفتار نماید.

شاید زنگ خطرهای اقتصادی بیش از زنگ خطرهای کوچک سیاسی-امنیتی برای دو کشور هشدار دهنده باشد. در سپتامبر ۲۰۰۸ چین به بزرگ‌ترین وام دهنده خارجی به ایالات متحده تبدیل شد و از این نظر از ژاپن پیشی گرفت. این مهم نشانه‌ای آشکار از افزایش قدرت اقتصادی چین بود. این موضوع آمریکا را به تأمل بیشتر درباره رشد چین وادار نمود و باعث شد در نوامبر ۲۰۱۱ واشنگتن سیاست "محور آسیا" یا استراتژی "باز توازن در آسیا" را در پیش گیرد که هدف نهایی آن مهار چین بود.

قدرت گیری شی جین پینگ در چین پرده‌های دیگری از رقابت پنهان چین و آمریکا را آشکار کرد. شی در ژوئن ۲۰۱۳ از "الگوی جدیدی از روابط میان دو قدرت بزرگ" سخن راند که منظور آن صراحتاً همپا قلمداد کردن قدرت آمریکا و چین تفسیر شد. در ماه مه ۲۰۱۴ آمریکا، چین را بخاطر هک اطلاعات از کاخ سفید نکوهش کرد و مشخص شد که در حوزه سرقت اطلاعات نیز دو کشور بیکار ننشسته‌اند. دریای چین جنوبی به عرصه دیگری برای منازعه آمریکا و چین تبدیل شده است و در مه ۲۰۱۵ ایالات متحده در باره فعل و انفعالات چین در این دریا (نظامی سازی دریای چین جنوبی) هشدار داد. تماس تلفنی ترامپ با رئیس جمهور تایوان در نهم فوریه ۲۰۱۷ بر

عصبانیت چین از رفتار آمریکا افزود. اما هیچکدام از این تلخکامی‌ها بیشتر از وضع تعرفه‌های گمرکی بر کالاهای چینی در مارس ۲۰۱۸ و ادامه آن در سال ۲۰۱۹ نبود. روندهای فوق نشان می‌دهد که روح تنش بیش از روح همکاری بر روابط چین و آمریکا حکمفرما است. از این رو سؤال این است که اگر این سیر تصاعدی تنش در روابط آمریکا و چین ادامه یابد، روابط دو کشور چه سرانجامی خواهد داشت؟ فرضیه مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده آن است که طیفی از دام توسیدید تا سیستم کنسرت برای روابط آینده دو کشور قابل تصور است و وقوع هریک از این سناریوها بشدت به درک و اراده رهبران سیاسی دو کشور بستگی دارد.

پیشینه پژوهش

در باره پیشینه پژوهش، با توجه به موضوع مقاله، می‌توان دو دسته ادبیات را در باره رقابت استراتژیک چین و آمریکا استخراج کرد:

الف) ادبیات مربوط به انتقال قدرت

در خصوص انتقال قدرت بین چین و آمریکا دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. عده‌ای مثل مایکل پیلزبری^۱ (۲۰۱۵) و چارلز کوپچان^۲ (۲۰۱۴) و مارتین جاکس^۳ (۲۰۰۹) معتقدند چین در پی آن است نظم لیبرال و هژمونی ایالات متحده را سرنگون کند و با استقرار نظامی جدید، سلطه خود را بر جهان برقرار کند. بعضی دیگر مثل جان ایکنبری (2011:160) نگرش فوق را تندرانه قلمداد کرده و معتقدند که اتفاقاً چین از نظم بین‌المللی موجود بهره می‌برد و ترجیح می‌دهد که عمیق تر در آن ادغام شود. عده‌ای مثل مایکل سواين^۴ (۲۰۱۶) در یک موضع معتدل تر معتقدند که چین می‌خواهد برخی از جنبه‌های نظم فعلی لیبرال را متناسب با منافع خود تغییر دهد و لذا قصد سرنگونی کل سیستم را ندارد. بعضی دیگر مثل یان زوتونگ^۵ (2019:2,25,26) هر گونه تحولی در آینده را منوط به شرایط می‌داند. بعنوان مثال او معتقد است اگر دولت در حال ظهور

1. Michael Pillsbury
2. Charles A. Kupchan
3. Martin Jacques
4. Michael Swaine
5. Yan Xuetong

دارای رهبری مؤثر و اصلاح طلب باشد و دولت هژمون فاقد چنین رهبری باشد، در نهایت دولت نوظهور با توانایی‌های جامع از کشور هژمون پیشی خواهد گرفت.

ب) ادبیات مربوط به احتمال جنگ

در خصوص احتمال وقوع جنگ بین دو کشور نیز دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. یان زوتونگ (۲۰۱۹) پیش بینی می‌کند که جهان سرانجام دو قطبی خواهد شد زیرا مزیت قدرت نسبی ایالات متحده کاهش می‌یابد و بر عکس، روند افزایش قدرت چین سیر صعودی پیدا می‌کند. این بدان معنی است که شکاف قدرت بین چین و آمریکا روز به روز کاهش می‌یابد با این حال این روند لزوماً به بروز جنگ سرد بین ایالات متحده و چین، مشابه آنچه بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت، منجر نخواهد شد. کانینگهام^۱ و فراول^۲ (۲۰۱۵) نیز معتقدند در دوره معاصر، چین و ایالات متحده بیش از اندازه سلاح هسته‌ای برای ویران کردن یکدیگر را دارند. وجود تخریب اطمینان متقابل باید هر دو طرف را از اقداماتی که می‌تواند به جنگ بین آن‌ها منجر شود، باز دارد.

توماس کرستنسن^۳ (2015:42)، جورج مگنس^۴ (2019) و استن تانسجو^۵ (2018:110-1) نیز معتقدند که اقتصاد ایالات متحده و چین نه تنها از طریق تجارت بلکه سرمایه‌گذاری و شبکه‌های تولید چند ملیتی به هم متصل می‌شوند و انگیزه‌هایی را برای حل اختلافات ایجاد می‌کنند که باعث شکوفایی رفاه آن‌ها و همچنین رشد اقتصادی جهان می‌شود. این مهم آن‌ها را هرچه بیشتر از جنگ سرد دور خواهد کرد. ریچارد کوپر^۶ (2010:52-54) نیز معتقد است به دلیل جهانی شدن، بعید است که دنیا به بلوک‌های تجاری متقابل منحصر به فرد جنگ سرد بازگردد.

با این وجود، کنت لیبرتال^۱ و وانگ جسی^۲ (۲۰۱۲) بازگشت به تنش‌های دوران جنگ سرد را ممکن می‌دانند و معتقدند حتی اگر هیچ یک از دولت چین و آمریکا سعی

1. Gunningham
2. Favel
3. Tomas J. Christensen
4. Gorge Magnus
5. Østein Tunsjø
6. Kenneth Lieberthal

در تبلیغ ایدئولوژی یا سیستم سیاسی خود نداشته باشند، نفس وجود اختلاف در سیستم‌ها و ارزش‌های داخلی آن‌ها می‌تواند به بی‌اعتمادی متقابل شبیه دوره جنگ سرد منجر شود. ژائو مینژائو^۱ (2019:375) در مقاله‌ای با عنوان "آیا جنگ سرد جدید اجتناب‌ناپذیر است؟ دیدگاه‌های چینی در مورد رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین"، ضمن تأیید دیدگاه لیبرتال و جسی می‌گوید به عنوان مثال، پس از نوزدهمین کنگره حزب کمونیست که به تقویت اقتدار حزب و وضعیت آینده شی جینپینگ کمک کرد، تمایل آمریکا نسبت به چین کاهش یافت، واشنگتن از عدم تمایل چین به سمت دموکراسی لیبرال به سبک غربی ناامید شد و خواستار ارزیابی مجدد سیاست قبلی خود در مورد تعامل با چین شد.

طبق معمول، دیدگاه جان مرشایمر (2010:381-96) بعنوان یک رئالیسم تهاجمی رادیکال از دیگران تندروانه تر بنظر می‌رسد. او پیش‌بینی کرده است که چین همانند دکترین مونروئه، سعی خواهد کرد تا به هژمونی منطقه‌ای دست یابد و ایالات متحده را از شرق آسیا دور کند. در مقابل ایالات متحده با هماهنگی با سایر کشورها در منطقه مانند ویتنام، هند و ژاپن پاسخ خواهد داد و این ممکن است منجر به جنگ شود.

گراهام آلیسون (2017:29,39,40) نیز با استناد به نظریه توسیدید استدلال می‌کند که درگیری نظامی بین یک قدرت رو به افزایش و دولت غالب ناشی از "فشارهای ساختاری" است. از این رو او احتمال می‌رود آمریکا و چین در دام توسیدید گرفتار آیند. با این وجود آلیسون معتقد است علیرغم تناقضات ساختاری، چین و آمریکا می‌توانند با درک خطرات یک جنگ ویرانگر به سمت حل مسائل به شیوه‌هایی غیر از جنگ حرکت کنند.

مقاله حاضر معتقد نیست که الزامات ساختاری بطور محض تعیین‌کننده‌اند و لذا باور ندارد که به تجربه جنگ پلویونز الزاماً چین و آمریکا نیز با یکدیگر وارد جنگ گرم خواهند شد. در عین حال این مقاله به این موضوع قائل نیست که جابجایی قدرت بین چین و آمریکا به آرامی اتفاق می‌افتد. از دید این مقاله ترکیب فشار ساختاری و عقلانیت

1. Wng Jisi
2. Zao Minghao

کارگزاران سیاسی نوعی " رقابت به شیوه جنگ سرد" را برای آینده چین و آمریکا رقم خواهد زد.

چارچوب نظری

دو نظریه روابط بین‌المللی وجود دارد که می‌تواند در بررسی فرضیه این مقاله مفید واقع شود: نظریه رئالیسم تهاجمی و نظریه انتقال قدرت. در تفکر رئالیسم تهاجمی سه مفهوم کلیدی وجود دارد؛ آنارشی به معنی فقدان قدرت فائقه مرکزی، ترس و احساس نا امنی، و تلاش برای کسب موقعیت هژمونی. مرشایمر در مورد این سه مؤلفه می‌گوید " این‌ها بدان معنا است که هیچ قدرت فائقه مرکزی وجود ندارد که کشورها بتوانند در صورت تهدید شدن بوسیله یک متجاوز خطرناک، به آن مراجعه کرده و درخواست کمک کنند. بر این اساس و در غیاب یک نگهبان شبانه در سیستم بین‌المللی، دولت‌ها برای اطمینان از بقای خود مجبورند سیاست خود یاری پیشه کرده و بیشتر به خودشان تکیه کنند (Waltz,1979:91,107,111).

از دید مرشایمر مطمئن‌ترین جایگاه برای قدرت‌های بزرگ رسیدن به موقعیت هژمون است. "من معتقدم بهترین راه برای هر کشوری جهت تضمین بقای خود آن است که تلاش کند بسیار قدرتمندتر از سایر کشورها در سیستم بین‌الملل شود. زیرا در چنین شرایطی، کشورهای ضعیف تر بدلیل ترس از شکست و عواقب آن بسیار بعید خواهد بود به قدرت برتر حمله کنند. به عنوان مثال، هیچ کشوری در نیمکره غربی نمی‌تواند به ایالات متحده حمله کند زیرا نسبت به همسایگانش بسیار قدرتمند است" (Mearsheimer,2001: chapter2).

به بیان دقیق تر، وضعیت ایده آل برای هر قدرت بزرگ آن است که در سیستم بین‌الملل موقعیت هژمون را داشته باشد، زیرا بقای آن تقریباً تضمین می‌شود. هژمون کشوری است که چنان قدرتمند است که بر تمام کشورهای دیگر تسلط دارد. به عبارت دیگر، هیچ کشور دیگری نمی‌تواند مبارزه جدی علیه آن انجام دهد. در اصل، یک هژمون تنها قدرت بزرگ سیستم است. البته دستیابی به هژمونی جهانی برای هر کشوری

(از جمله ایالات متحده) تقریباً غیرممکن است. مانع اصلی تسلط بر جهان، مسافت‌های عظیم، به ویژه مسافت‌های آبی مانند اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام است.

بهترین نتیجه‌ای که یک قدرت بزرگ می‌تواند به آن امیدوار باشد دستیابی به هژمونی منطقه‌ای و احتمالاً کنترل منطقه دیگری است که به لحاظ زمینی نزدیک و به راحتی قابل دسترس باشد. ایالات متحده که بر نیمکره غربی مسلط است، تنها هژمون منطقه‌ای در تاریخ مدرن است. پنج قدرت بزرگ دیگر نیز در گذشته سعی در تسلط بر منطقه خود داشته‌اند - فرانسه ناپلئونی، امپراتوری آلمان، امپراتوری ژاپن، آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی - اما هیچ یک موفق نشده‌اند.

کشورهایی که به هژمونی منطقه‌ای دست می‌یابند، هدف دیگری دارند: آن‌ها در صدد هستند جلوی قدرت‌های بزرگ در سایر مناطق جغرافیایی را بگیرند که شاهکار خود را کپی نکنند. به عبارت دیگر، یک هژمون منطقه‌ای نمی‌خواهد در مناطق دیگر دارای رقیب باشد. به همین دلیل تلاش می‌کند ضمن حفظ جایگاه خود در منطقه مورد نظر خود، از قدرت یافتن سایرین در مناطق دیگر جلوگیری کند. به عنوان مثال ایالات متحده نقش مهمی در جلوگیری از برتری منطقه‌ای امپراتوری ژاپن، امپراتوری آلمان، آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی داشت.

یکی از دلایل اصلی هژمون منطقه‌ای برای جلوگیری از پیدایش هژمون‌های منطقه‌ای دیگر آن است که همه هژمون‌های منطقه‌ای تمایل دارند بتدریج قدرت خود را به سایر مناطق بسط دهند تا به هژمون جهانی تبدیل شوند. در اصل حاصل جمع هژمون شدن در مناطق مختلف است که باعث بوجود آمدن هژمونی جهانی می‌شود. در همین حال هژمون‌های منطقه‌ای ترجیح می‌دهند که حداقل دو قدرت بزرگ در مناطق دیگر وجود داشته باشند، زیرا نزدیکی آن‌ها باعث می‌شود که به جای هژمون دوردست، توجه خود را به یکدیگر متمرکز کنند. علاوه بر این، اگر یک هژمون بالقوه در بین آن‌ها ظهور کند، سایر قدرت‌های بزرگ در آن منطقه می‌توانند خودشان آن را مهار کنند و به هژمون دور اجازه می‌دهد تا در حاشیه امن باقی بماند.

امروزه ایالات متحده نه تنها بیش از یک قرن برای به دست آوردن هژمونی منطقه‌ای تلاش کرده است و به این هدف در نیمکره غربی نیز دست یافته بلکه پس از دستیابی به

آن هدف، تلاش کرده مانع از آن شود هیچ قدرت بزرگ دیگری بر آسیا و یا اروپا مسلط شود. ایا رفتار ایالات متحده در قبال چین ممکن است از این نظریه پیروی کند؟ نظریه انتقال قدرت نیز یکی دیگر از نظریاتی است که می‌توان آینده رقابت آمریکا و چین را در قالبان توضیح داد. چارلز دوران، دیلان کیسان، سوشیل کومار، بروک تسمان، اورگانسکی، و فرید زکریا از جمله کسانی هستند که در این باره بحث کرده‌اند. اورگانسکی (۱۹۵۸) بعنوان یکی از اندیشمندان نظریه انتقال قدرت، معتقد است جنگ احتمالاً وقتی رخ می‌دهد که قدرت دولت غالب در سیستم بین‌المللی (یعنی هژمون) رو به زوال باشد و یک رقیب رو به رشد ناراضی به طور قابل توجهی در صدد کاهش شکاف قدرت بین خود و قدرت هژمون باشد. عبارت دیگر ارگانسکی استدلال می‌کند که جنگ به احتمال زیاد هنگامی رخ می‌دهد که تقریباً یک برابری قدرت بین یک کشور غالب و یک رقیب رو به رشد و ناراضی وجود داشته باشد (Organski and Kugler, 1980:19-20). یک قدرت رو به رشد در اینجا عموماً از نظم بین‌المللی موجود ناراضی است و برای تحمیل نظمی که برای خود مطلوب تر باشد، جنگ را علیه هژمون رو به زوال آغاز می‌کند (Organski, 1958:364-367). شیرک همسو با نظر ارگانسکی می‌گوید "تاریخ به ما می‌آموزد که قدرت‌های رو به رشد احتمالاً جنگ را تحریک می‌کنند" (Shirk, ۲۰۰۷:۴). لاین در تأیید و توضیح دیدگاه اورگانسکی و شیرک می‌گوید: "با گذشت زمان، قدرت نسبی دولت‌ها تغییر می‌کند و سرانجام، نظم بین‌المللی دیگر بازتاب توزیع واقعی قدرت بین قدرت یا قدرت‌های بزرگ موجود نیست بلکه با پیدایش قدرت‌های نوظهور، مشروعیت نظم غالب مورد سؤال قرار می‌گیرد و توسط قدرت (های) در حال ظهور به چالش کشیده می‌شود." (Layn, ۲۰۱۸: ۱۱۰).

دیدگاه ارگانسکی با نظریه واقع‌گرایانه توازن قدرت متفاوت است؛ چراکه تئوری موازنه قدرت استدلال می‌کند که وقتی موازنه قدرت برقرار باشد سیستم بین‌المللی نیز پایدارتر خواهد بود و بنابراین احتمال وقوع جنگ بعید است. همچنین، بر خلاف اکثر رئالیست‌ها که وجود آنارشی را در نظام بین‌الملل نفی نمی‌کنند، اندیشمندان نظریه انتقال قدرت و طرفداران نظریه ثبات هژمونیک، سیستم بین‌المللی را نه به عنوان آنارشی بلکه به عنوان سلسله مراتب (یا حداقل نزدیک به آن) می‌بینند زیرا قدرت غالب (هژمون)

ترجیحات خود را از بالا به پائین به سایر بازیگران تحمیل می‌کند. (Ned Lebow and Valentino, 2009:391). بدین ترتیب نظریه ثبات هژمونیک و نظر انتقال قدرت پایداری سیستم بین‌الملل را ناشی از تسلط قدرت هژمون می‌دانند (Kim and Gates, 2015:221).

از طرف دیگر، دانشمندانی مانند گیلپین (۱۹۸۱) ادعا می‌کنند که جنگ بر سر انتقال قدرت بین قدرت‌های بزرگ ممکن است زمانی اتفاق بیفتد که یک کشور هژمون که قدرتش رو به زوال است، "جنگ پیشگیرانه" را جذاب‌ترین وسیله برای از بین بردن قدرت نوظهور رقیب بداند. بنیاد این ادعا بر این استدلال استوار است که رشد قدرت‌های نوظهور باعث کاهش آزادی عمل دولت هژمون می‌شود و از این رو قدرت هژمون جنگ را برای کاهش قدرت رقیب ضروری می‌داند (Brauch, 2011:10).

دیدگاه گیلپین دقیقاً عکس دیدگاه اورگانسکی است. یعنی اورگانسکی شروع تهاجم را از سوی قدرت نوظهور می‌داند حال آنکه گیلپین آغاز جنگ را از سوی قدرت هژمون رو به افول می‌داند. هژمون رو به افول که از غلبه رقیب بر خود در آینده نزدیک نگران است، جنگ را گزینه ای بهتر از سایر گزینه‌های حفظ هژمونی می‌داند. بر این اساس، آغازگر جنگ، یک هژمون در حال افول است و نه یک رقیب رو به رشد. حال سؤال این است که صرفنظر از اینکه آغازگر جنگ کدام قدرت باشد، این تئوری چگونه در باره آینده روابط چین و آمریکا قابل اعمال است؟

عوامل مهم تأثیر گذار بر رقابت آمریکا و چین مطالعات فریبی
امروزه کمتر کسی رقابت استراتژیک بین آمریکا و چین را انکار می‌کند. این رقابت حول چند محور اصلی دور می‌زند:

حوزه روابط اقتصادی

در چهار دهه گذشته یعنی از زمان عادی سازی روابط ایالات متحده و چین تا کنون، همکاری اقتصادی یکی از پایه‌های اصلی سیاست دو کشور بوده است. با این حال، هر چه زمان می‌گذرد، همکاری جای خود را به رقابت می‌دهد. اقدامات تجاری تهاجمی دولت ترامپ در قبال چین نشان می‌دهد که رقابت بین دو کشور در عرصه اقتصادی

بطور قابل توجهی افزایش یافته است (Ruogu,2019:68-70). از آنجا که ظهور چین بعنوان یک قدرت بزرگ ناشی از رشد اقتصادی فزاینده این کشور است بنا براین بدیهی بنظر می‌رسد که فشار آمریکا بر چین باید از ناحیه اقتصاد باشد. رئالست‌های ته‌اجمی، ثروت از جمله توانایی اقتصادی را پایه اصلی قدرت نظامی می‌دانند و اگر دولتی بخواهد از توانمند شدن نظامی کشوری جلوگیری کند باید پایه‌های قدرت اقتصادی آن را سست کند. بنظر می‌رسد جنگ تجاری آمریکا علیه چین از چنین منطقی پیروی می‌کند. این روش به آمریکا کمک خواهد کرد تا از صعود بیشتر چین جلوگیری کند و یا لا اقل رشد چین را کند نماید به همین دلیل کسانی مثل زوتونگ استدلال می‌کند توانایی‌ها و نفوذ اقتصادی نقطه کانونی رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین است (xiaotong,2013:123-125). محدود سازی اقتصادی چین توسط آمریکا مانع از آن خواهد شد که چین بتواند در حوزه نظامی و سیاسی گام‌های محکمی بردارد و در نتیجه فاصله آن با قدرت هژمون موجود بیشتر خواهد شد.

نظم منطقه‌ای

در سطح منطقه‌ای، حوزه آسیا و اقیانوس آرام، به ویژه اقیانوس آرام غربی، یکی از نقطه‌های کانونی رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین است. سیستم بین‌المللی، چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه‌ای می‌تواند یکی از این چهار نوع باشد: توازن کامل قدرت، توازن جزئی قدرت، هژمونی کامل، هژمونی جزئی. از این منظر، سیستم منطقه‌ای آسیا-پاسیفیک از پایان دوره جنگ سرد از یک نظم کامل هژمونیک تحت تسلط ایالات متحده به یک هژمونی جزئی تغییر ماهیت داده است و این مهم ناشی از رشد قدرت چین بوده است (Feng,2016:46). به همین دلیل در زمان ریاست جمهوری اوباما، ایالات متحده استراتژی "محور آسیا یا باز توازن در آسیا" را عملی کرد. استراتژی باز توازن در آسیا در شکل افزایش حضور نظامی آمریکا و تشدید فعالیت‌های آن در همسایگی چین از طریق ایجاد سیستم اتحادها و شبکه‌های امنیتی بهم پیوسته نمود پیدا کرد (Ru,2012:48). این حرکات آمریکا علیه چین استراتژی «مهار یا محاصره» خوانده می‌شود. پیمان‌های امنیتی دو جانبه و چند جانبه در منطقه از جمله مکانیسم چهار جانبه برای همکاری‌های دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی میان ایالات

متحده، ژاپن، استرالیا و هند (موسوم به گروه چهار) جلوه ای از این تلاش‌ها بشمار می‌رود. این گروه بندی امنیتی احتمالاً در آینده رشد خواهد کرد و حتی تا حدی به یک ناتو به سبک آسیایی تبدیل خواهد شد (Minwang,2018:29).

بعلاوه ابتکار کمر بند - جاده چین^۱ و استراتژی هند و اقیانوس آرام آمریکا یکی دیگر از جلوه‌های رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین در سطح منطقه‌ای است. بدون شک، منطقه آسیا و اقیانوسیه در صورت اجرای صحیح پروژه کمر بند - جاده، تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت و یک نظم منطقه‌ای چین-محور را شکل خواهد داد. از همین رو استراتژیست‌های آمریکایی، ابتکار کمر بند - جاده چین را تهدیدی برای نظم منطقه‌ای به رهبری ایالات متحده می‌دانند و پیشنهاد می‌دهند آمریکا از طریق استراتژی هند و اقیانوس آرام، چشم اندازی درمقابل ابتکار کمر بند - جاده چین برای نظم منطقه‌ای آینده ارائه دهد (Minghao,2018:18).

رهبری بین‌المللی

بسیاری از محققان چینی ادعا می‌کنند که جوهره اصلی رقابت بین ایالات متحده و چین بر سر رهبری بین‌المللی است. همانطور که ژیمینگ استاد دانشگاه فودن خاطرنشان می‌کند حاکمیت جهانی به رهبری بین‌المللی نیاز دارد و تا کنون آمریکا سعی کرده چنین رهبری را بر عهده گیرد. با انتخاب رئیس جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ و سیاست "اول آمریکا"، موقعیت رهبری ایالات متحده در جهان بشدت خدشه دار شده است. ژیمینگ با تحلیل عمیق رفتار آمریکا بعنوان یک رهبر بین‌المللی که از زمان پایان جنگ سرد انجام داده، اظهار می‌دارد که چین باید رهبری تسهیل کننده تری در امور بین‌الملل دنبال کند؛ رهبری که هیچ شباهتی به آنچه که رهبری هژمونیک آمریکا خوانده می‌شود نداشته باشد (Zhiming,2017:25). بعبارت دیگر اگر رهبری ایالات متحده در چارچوب نظریه‌های رئالیست و بر پایه توزیع قدرت انجام می‌شود که بخشی از ویژگی آن عنصر اجبار است، رهبری چین در چارچوب رئالیسم اخلاقی انجام می‌شود که ویژگی اصلی آن رضایت، مشروعیت، و قدرت نرم است. در هر حال اغلب

1. BRI
2. IPS

سیاستمداران و نظریه پردازان روابط بین‌الملل بر این موضوع اتفاق نظر دارند که چین در طول چند دهه آینده تنها کشوری است که پتانسیل آن را دارد تا اختلاف قدرت جامع بین خود و ایالات متحده را به اندازه کافی کاهش دهد تا به یک ابرقدرت جدید تبدیل شود (Harris, 2017:242). کریستین رثوس - اسمیت خاطر نشان کرده است: "ترسی از تغییر قدرت به سمت شرق وجود دارد. چین، یک قدرت بزرگ غیر غربی، به دنبال تغییر شکل نظم بین‌المللی با توجه به ارزش‌ها و شیوه‌های خاص خود است" (Reus-Smit, 2017:881). کوین راد، نخست وزیر سابق استرالیا اظهار داشته است: "خیلی زود ما خودمان را در نقطه ای از تاریخ پیدا خواهیم کرد که برای اولین بار از زمان جورج سوم، یک دولت غیر دموکراتیک غیر غربی به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود." (Rudd, 2012) وزارت دفاع استرالیا نیز در کتاب سفید خود آورده است "با شروع تغییرات اقتصادی در حوزه آسیا-پاسفیک زمینه برای تغییر در توزیع قدرت استراتژیک نیز پیدا شده است" (Mearsheimer, 2010).

اعتبار بین‌المللی

به موازات بحث رهبری، محققان دیگری مانند "کای هی" و "فنگ هویون" ادعا می‌کنند که تلاش برای کسب اعتبار بیشتر بین‌المللی ممکن است در هسته رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین باشد. حیثیت بین‌المللی یک کشور نه تنها بر قابلیت‌های مادی آن مبتنی است بلکه به جایگاه و احترامی که به دست می‌آورد، وابسته است. در چارچوب اندیشه سیاسی سنتی چین، پرستیژ بین‌المللی از "حکمرانی با فضیلت" ناشی می‌شود و نه "حکمرانی جابرانه"^۲. از نظر تاریخی، قدرت‌های بزرگ عمدتاً از طریق پیروزی در جنگ‌ها به اعتبار بین‌المللی دست می‌یافتند. با این حال، در شرایط بین‌المللی فعلی، یک کشور بزرگ ممکن است با تسهیل همکاری‌های بین‌المللی، اعتبار بین‌المللی خود را بدست آورد و ارتقا بخشد. بنابراین، برای موفقیت در رقابت با ایالات متحده، نظریه پردازان چینی توصیه می‌کنند پکن باید همکاری‌های بین‌المللی را در مقابله با چالش‌های جهانی ارتقا بخشد و به قهرمان چند جانبه گرای تبدیل شود. با

1. wangdao
2. Bdao

این رویکرد، چین ممکن است بیش از پیش خود را به کشوری تبدیل کند که دیگران آن را تحسین کنند و از آن پیروی کنند و بنابراین ایالات متحده را وادار به تصدیق اعتبار بین‌المللی و در نهایت رهبری بین‌المللی خود نماید ((Kai,2018:42-46).

چشم انداز رقابت استراتژیک آمریکا و چین

با توجه به آنچه گفته شد، در مورد آینده رقابت استراتژیک آمریکا و چین سه سناریو قابل پیش بینی است: گرفتار شدن در یک جنگ گرم که به دام توسیدید معروف است، گرفتار شدن در یک جنگ سرد که به دام چرچیل معروف است، هماهنگی و همکاری دو قدرت که به سیستم کنسرت معروف است.

سناریوی ممکن: گرفتار شدن در دام توسیدید

برای اولین بار گراهام آلیسون از اصطلاح دام توسیدید در باره روابط ای چین و آمریکا استفاده کرد. به گفته وی دام توسیدید اشاره به این دارد که "وقتی یک قدرت بزرگ تهدید می‌کند قدرت بزرگ دیگری را جابجا می‌کند، تقریباً جنگ همیشه اتفاق می‌افتد". (Allison,2017a) اصطلاح مورد نظر آلیسون از متن باستانی تاریخ جنگ پلپونزی پیروی می‌کند که توسیدید در آن نوشت: "آنچه جنگ را اجتناب ناپذیر کرد رشد قدرت آتن و ترس ناشی از این امر در اسپارت بود." این دیدگاه امروزه بصورت این فرضیه درآمده است که الزاماً همه قدرت‌های بزرگ رو به رشد، موقعیت قدرت‌های بزرگ مستقر موجود را تهدید می‌کنند و لذا در هنگام جابجایی قدرت، درگیری نظامی بین قدرت‌های بزرگ اجتناب ناپذیر است. بنابراین عملاً سه عامل در احتمال وقوع جنگ در هنگام انتقال قدرت موثرند: رشد قدرت نوظهور و تلاش برای تغییر وضع موجود، ترس قدرت همزمن موجود از تلاش قدرت نوظهور برای تغییر وضع موجود، تلاش قدرت همزمن موجود برای حفظ وضع موجود. طی ۵۰۰ سال گذشته شاهد ۱۶ مورد جابجایی قدرت بوده‌ایم که طیان یک قدرت رو به رشد تهدید کرده است قدرت حاکم را جابجا کند. از این شانزده مورد، دوازده مورد به جنگ منجر شد. جدول شماره (۱).

جدول شماره ۱. جابجایی قدرت در پانصد سال گذشته

	Period		Ruling Power	Rising Power		Result
1	First half of 16th century		France	Hapsburgs		War
2	16th-17th centuries		Hapsburgs	Ottoman Empire		War
3	17th century		Hapsburgs	Sweden		War
4	17th century		Dutch Republic	England		War
5	Late 17th-early 18th centuries		France	Great Britain		War
6	Late 18th-early 19th centuries		United Kingdom	France		War
7	Mid-19th century		United Kingdom, France	Russia		War
8	19th century		France	Germany		War
9	Late 19th-early 20th centuries		Russia, China	Japan		War
10	Early 20th century		United Kingdom	United States		No war
11	Early 20th century		Russia, U.K., France	Germany		War
12	Mid-20th century		Soviet Union, U.K., France	Germany		War
13	Mid-20th century		United States	Japan		War
14	1970s-1980s		Soviet Union	Japan		No war
15	1940s-1980s		United States	Soviet Union		No war
16	1990s-present		United Kingdom, France	Germany		No war

Alison, 2017 Source:

به زبان امروزی بنظر می‌رسد تفسیر توسیدید از رقابت قدرت‌ها در یونان باستان مشابه نظریه رئالیسم تهاجمی در زمان کنونی است. نظریه رئالیسم تهاجمی دو عامل را علت جنگ بین قدرت‌های بزرگ می‌داند: ساختار انارشی و نحوه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل. آنارشی باعث ترس و تغییر در توزیع قدرت باعث جابجایی قدرت می‌شود. نتیجه این دو عامل وقوع جنگ بین قدرت‌های بزرگی می‌شود که بقای خود را در هژمون شدن می‌بینند. بنابراین اساساً سناریوی دام توسیدید بر پای نظریه رئالیسم تهاجمی بنا شده است. به همین دلیل این سناریو تصویر بدبینانه‌ای را از آینده روابط چین و آمریکا ترسیم می‌کنند. در چارچوب این نگرش آمریکا و چین همدیگر را رقبایی ایدئولوژیک و استراتژیک تفسیر خواهند کرد که قاعده بازی حاکم بر روابط آنها

حاصل جمع جبری صفر خواهد بود. اگر چنین برداشتی از هویت‌ها شکل گیرد استراتژی که آنها تعقیب خواهند کرد به حداکثر رساندن قدرت خود برای بقا خواهد بود و این مهم آن‌ها را در "دام توسیدید" گرفتار خواهد کرد. از این منظر امروزه اینگونه برداشت می‌شود که با افزایش قدرت چین نسبت به ایالات متحده، این دو کشور به نقطه حساس جابجایی قدرت نزدیک می‌شوند و این مهم آن‌ها را به ناچار در مسیر برخورد و جنگ قرار می‌دهد. پس بر اساس سناریوی دام توسیدید جنگ بین آمریکا و چین اجتناب ناپذیر است اما اینکه کدام کشور جنگ را آغاز خواهد کرد، بر اساس مبانی نظری این مقاله دو دیدگاه وجود دارد:

الف) دیدگاه ارگانسکی: ارگانسکی معتقد است افزایش قدرت یک دولت نو ظهور و تلاش برای ایفای نقش بیشتر متناسب با قدرت خود و همزمان ممانعت قدرت حاکم موجود از چنین روندی بدلیل ترس از از جابجایی قدرت، قدرت نو ظهور را مجبور به برخورد نظامی خواهد کرد. اگر چنین برداشتی را بپذیریم، این چین خواهد بود که آغازگر جنگ خواهد بود؛ چرا که این کشور از یک سو تلاش و افری را برای ارتقای توانمندی خود صورت داده و لذا متناسب با قدرت خود در پی ایفای نقش در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی است و از سوی دیگر خود را در چنبره موانع عدیده و پیچیده ای می‌بیند که ایالات متحده برای این کشور بوجود آورده است. امروزه آمریکا در قالب پنج اتحاد بزرگ نظامی شامل اتحاد نظامی با ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین، تایلند و استرالیا و پنج رابطه شبه اتحاد با کشورهایمانند ویتنام، هند، اندونزی، سنگاپور، و تایوان عملاً چین را در محاصره قرار داده است. علاوه بر این، دخالت آمریکا در آنچه چین مسائل داخلی خود می‌خواند از جمله حمایت نظامی از تایوان، دخالت در امور دریای چین جنوبی، انتقاد دائم از نوع نظام سیاسی و اقتصادی چین، متهم کردن چین به نقض حقوق بشر، جنگ تجاری علیه چین و خشم و عصبانیت پکن را برانگیخته است.

به نظر می‌رسد چین تلاش‌های آمریکا علیه خود بویژه در منطقه آسیا-پاسیفیک را در چارچوب مفروضات نظریه رئالیسم تهاجمی تفسیر می‌کند از جمله اینکه: قدرت هژمون باید تلاش کند بر سایر مناطق نیز تسلط پیدا کند تا به هژمونی جهانی دست یابد (اشاره به تلاش آمریکا برای ساماندهی نظم امنیتی در آسیا-پاسیفیک)، از قدرت یابی سایر

قدرت‌ها در مناطق دیگر جلوگیری کند (اشاره به کارشکنی‌های آمریکا در مسیر قدرت یابی چین)، با حضور مستقیم یا از طریق متحدین (قدرت‌های محلی) در مسیر رشد قدرت نوظهور مانع ایجاد کند (اشاره به استفاده آمریکا از اختلافات کشورهای منطقه با چین و شکل دادن به اتحادها و ائتلاف‌ها در این منطقه)، با قرا گرفتن در موقعیت هژمون، نظم سلسله مراتبی بوجود آورد که شرایط را بر دیگران تحمیل کند (Mearsheimer, 2001). این برداشت نظری از رفتار آمریکا و آن مزاحمت‌های عملی از سوی آمریکا ممکن است چین ناراضی از وضع موجود را بسوی درگیری نظامی با آمریکا سوق دهد.

۶۳

ب) دیدگاه گیلپین: گیلپین معتقد است که به خطر افتادن موقعیت قدرت هژمون و ناکامی سایر مسیرها در مهار قدرت نوظهور، قدرت هژمون را به سمت برخورد نظامی سوق خواهد داد. سه نمونه از تلاش‌های چین در حوزه اقتصادی که زمینه را برای هژمون شدن این کشور فراهم می‌کند و در عین حال چالش‌هایی را برای هژمونی ایالات متحده در جهان بوجود می‌آورند عبارت‌اند از: ابتکار کمربند و جاده، ایجاد بانک زیرساخت آسیا و برنامه پکن برای طرح "ساخته شده در چین ۲۰۲۵".

هدف چین از ابتکار عمل " کمربند، جاده " که اولین بار در سال ۲۰۱۳ اعلام شد، ایجاد پیوند میان آسیا، آفریقا و اروپا است تا بتواند با ایجاد زیرساخت‌ها، همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی را ارتقا بخشد (The State Council of the Republic of China, 2015). در حال حاضر ابتکار عمل " کمربند، جاده " حدود ۷۰ کشور را شامل می‌شود که ۷۰ درصد از جمعیت جهان، ۵۵ درصد از تولید ناخالص ملی جهان و ۷۵ درصد از ذخایر انرژی جهانی را در بر می‌گیرد (Cavanna, 2018). پکن ادعا می‌کند که این ابتکار عمل یک اقدام بزرگ است که به نفع همه مردم در سراسر جهان خواهد بود اما آمریکا آن را تلاشی از سوی چین برای کسب موقعیت هژمونی قلمداد می‌کند (Smith, 2018).

درباره بانک زیر ساخت آسیا نیز باید گفت که این بانک یک بانک توسعه چند جانبه به رهبری چین است که طرح آن در سال ۲۰۰۳ توسط رئیس جمهور چین مطرح و با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه اولیه، در ژانویه سال ۲۰۱۶ رسماً به بهره برداری رسید. هدف



اصلی و اعلام شده این بانک که مقرر آن در پکن است ان بود که با تأمین اعتبار پروژه‌های مختلف زیرساختی کشورهای در حال توسعه در آسیا به "بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی در این قاره" کمک کند (AIB, 2018). با این حال به نظر می‌رسد این بانک نه تنها با هدف کمک به توسعه کشورها ایجاد شده بلکه چین امیدوار است در پرتویان به ترویج و محبوبیت "رن مین بی"؛ واحد پول چین، به عنوان ارز ذخیره جهانی و یک ارز معتبر در مؤسسات مالی جهانی مبادرت ورزد. در همین حال گفته می‌شود راه اندازی بانک زیر ساخت آسیا نشان دهنده ابتکارات مهم مالی چین است که می‌تواند با نهادهای چند جانبه به رهبری ایالات متحده (از جمله نهادهای برتون وودز) رقابت کند.

علاوه بر این، بانک توسعه جدید نیز که بطور رسمی بانک توسعه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) هم خوانده می‌شود و مقران در شانگهای چین است و صندوق جاده ابریشم از دیگر نهادهای مالی چین است که بر اساس دیدگاه این کشور نسبت به نظم جهانی ایجاد شده‌اند و می‌توان از آن‌ها به "اجماع پکن" در مقابل "اجماع واشنگتن" تعبیر کرد. بعبارت دیگر ابتکار کمربند- جاده، بانک‌های توسعه ای از جمله بانک زیر ساخت آسیا و بانک توسعه بریکس نشان دهنده هدف بلند مدت چین برای تغییر شکل نظم اقتصادی جهانی است.

"ساخته شده در چین ۲۰۲۵" از دیگر ابتکارات چین برای یک جهش کیفی اقتصادی بزرگ است. "ساخته شده در چین ۲۰۲۵" که یک برنامه توسعه ده ساله صنعت چین است، در سال ۲۰۱۵ توسط شورای امور خارجه چین تصویب و اعلام شد. این مهم نقشه پکن برای تبدیل کردن کشور به یک نیروگاه تولیدات پیشرفته است و بر توسعه صنایع پیشرفته ای مانند رباتیک، فناوری اطلاعات، هوا - فضا و وسایل نقلیه جدید مبتنی است. بر اساس این برنامه با افزایش رقابت و نوآوری صنایع چینی، وابستگی چین به فناوری خارجی، از طریق دستیابی به ۴۰ درصد از قطعات اصلی و مواد اولیه داخلی در سال ۲۰۲۰ و ۷۰ درصد خود کفایی در قطعات اصلی و مواد اولیه تا سال ۲۰۲۵، کاهش می‌یابد (Morrison, 2018:47; Laskai, 2018). با این ابتکار،

چین به یک ابرقدرت تولیدی تبدیل خواهد شد که در آینده در صنایع با فناوری پیشرفته بر بازار جهانی حاکم خواهد شد.

بر اساس تفسیر گیلپین، این شاخص‌ها که باعث رشد شتابان قدرت اقتصادی و به تبعان افزایش قدرت نظامی چین خواهد شد، سهم چین از قدرت جهانی را بیشتر و بیشتر خواهد کرد و این مهم به نوبه خود موقعیت ایالات متحده را بعنوان یک قدرن هژمون در تنگنا قرار خواهد داد. بنظر می‌رسد ایالات متحده تاکنون سعی کرده است از طریق سیاست مهار و یا واگذاری سهمی از قدرت به پکن، چین را به کشوری مسئولیت پذیر تبدیل کند اما با توجه به اینکه طبق آموزه‌های رئالیسم تهاجمی همه قدرت‌های بزرگ در صددند به هژمونی جهانی دست یابند، بعید است سیاست‌های تشویقی یا تنبیهی آمریکا بتواند در رفتار تهاجمی چین مانع ایجاد کند و این مهم ممکن است در نهایت آمریکا را به انتخاب گزینه نظامی وادار نماید.

در مجموع و صرفنظر از اینکه چه کسی آغازگر جنگ خواهد بود، برخی از اندیشمندان در چین به احتمال وقوع سناریوی دام توسیدید اعتقاد دارند. شی بینهونگ از اساتید دانشگاه رنین پیش بینی می‌کند که "تضادهای ساختاری" بین چین و ایالات متحده که در شکل کاهش فاصله قدرت میان دو کشور خود را نشان خواهد داد، ممکن است عمیق تر شود و احتمال برخورد و نزاع مسلحانه میان ایالات متحده و چین را در پی داشته باشد ((Yinhong, 2009:3). هو انگانگ استاد دانشگاه تسینگهوا نیز رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین را عنوان نتیجه طبیعی تغییر توزیع قدرت در نظام بین‌الملل می‌داند و معتقد است که قدرت کلی ملی چین در حال برتری جستن بر ایالات متحده است و این سر منشای اصلی نگرانی‌های آمریکا است (Angang, 2015:31). لئو ویدونگ پژوهشگر ارشد روابط بین‌الملل نیز معتقد است که عدم اعتماد متقابل استراتژیک ممکن است به افزایش سریع تنش در مقیاس کوچک، غیر منطقی، و در نهایت درگیری‌های مخرب بزرگ بین چین و آمریکا منجر شود (Weidong, 2016:33).

سناریوی محتمل: گرفتار شدن در دام چرچیل

دام چرچیل اشاره به سخنرانی معروف وینستون چرچیل تحت عنوان "پرده آهنین" در دانشگاه میسوری آمریکا در سال ۱۹۴۶ دارد. در این سخنرانی چرچیل تاکید کرد باید از توسعه طلبی شوروی به هر طریق ممکن به استثنای جنگ، جلوگیری شود. در عرصه عمل، دیدگاه چرچیل باعث شکل گیری جنگ سرد بین دو قطب مهم قدرت یعنی شوروی و آمریکا برای نیم قرن گردید. در تفسیری که از دام چرچیل بعمل می‌آید آن را یک جنگ سرد طولانی، توأم با خطر بالا، و با هزینه بالا ارزیابی می‌کند (Yang, 2018). این سناریو در باره آینده روابط چین و آمریکا اینگونه قابل تفسیر است که ایالات متحده و چین یکدیگر را رقیب ایدئولوژیک توأم با تضادهای ساختاری قلمداد خواهند کرد اما الزاماً مسیر روابط آن‌ها به جنگ ختم نخواهد شد. در چارچوب این تفسیر، بدترین حالت برای آن‌ها قرار گرفتن در وضعیت یک جنگ سرد است. سناریوی دام چرچیل بیشتر با نظریه رئالیسم تدافعی همخوانی دارد که قدرت‌های بزرگ را به خنثی کردن قدرت یکدیگر در قالب مکانیسم‌هایی همچون موازنه قوا و بازدارندگی توصیه می‌کند (Waltz, 1979).

در چین کسانی مثل ژانگ ژاکسین و "لی وی" معتقدند رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین شامل اختلافات ارضی یا تهدیدهای امنیتی "وجودی" نیست و لذا دو طرف می‌توانند با منطق "زندگی کن و اجازه دهید زندگی کنند"، درگیر رقابت "صلح آمیز" شوند (Zhixin, 2014: 55-59). ژنگانگ کارشناس ارشد روابط بین‌الملل نیز می‌گوید با توجه به تغییر شرایط سیاست جهانی معاصر، درگیری مسلحانه ایالات متحده و چین عملاً غیرممکن است (Zhengang, 2020: 31-33). یان زوتونگ از دانشگاه تسینگهوا نیز بر رقابت ایدئولوژیک به عنوان عامل اصلی تعریف مسیر روابط ایالات متحده و چین در دهه‌های آینده تأکید می‌کند و معتقد است اگر این رقابت ایدئولوژیک به درستی مدیریت نشود، جنگ‌های نیابتی مشابه درگیری‌های ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد بین دو کشور آغاز می‌شود (Xuetong, 2018: 84-85).

استیو چان نیز با نقد نظریه کسانی که به دام توسعید معتقدند این پرسش را مطرح می‌کند که آیا یک قیاس مبتنی بر جهان یونان باستان، یعنی در ۲۵۰۰ سال پیش، می‌تواند برای درک روابط بین‌المللی معاصر کاربرد داشته باشد؟ به اعتقاد او طرح چنین نظریه‌هایی ما را از یک آینده مسالمت آمیز میان چین و آمریکا دور می‌کند (Chan, 2020). گریس و ییمینگ نیز از مفهوم دام توسعید و کاربرد آلیسون از آن در تفسیر روابط ایالات متحده و چین انتقاد کرده است و معتقد است مشکل نظریه‌های انتقال قدرت است که متغیرهای داخلی از جمله عاقبت اندیشی کارگزاران سیاسی را در نظر نمی‌گیرند (Gries and Yiming, 2019). جان وسترن نیز با تأیید دیدگاه گریس و ییمینگ معتقد است فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها بگونه‌ای است که مانع از آن می‌شود الزامات ساختاری بین‌المللی جدا از اراده کارگزاران، روابط کشورها را به مسیر دلخواه هدایت کند. او معتقد است کارگزاران سیاسی به سه شکل در سیاستگذاری‌ها نقش دارند: اولاً به طور رسمی مسئولیت تصویب قوانین، اجراییان، و نظارت بر آن را برعهده دارند ثانیاً غالباً می‌توانند بر اساس اختیارات خود، فرایندی را که توسط آن سیاست‌ها اتخاذ می‌شود، کنترل کنند ثالثاً رهبران سیاسی می‌توانند عواملی را که باعث انحراف در مسیر سیاست دلخواه شود از جمله افکار عمومی را از تاثیرگذاری منع کنند (Western, 2005: 106-39).

از این منظر بنظر می‌رسد هیچیک از رهبران سیاسی آمریکا و چین تمایلی به افتادن در دام توسعید ندارند. شی جینپینگ در دیدار با ترامپ در سیاتل گفت: "چیزی به نام" دام توسعید "در جهان وجود ندارد. اما اگر کشورهای بزرگ بارها و بارها محاسبه اشتباه استراتژیک را مرتکب شوند، ممکن است چنین تله‌هایی را برای خود ایجاد کنند" (Xinhua, 2015). این اظهار نظر هرچند دو پهلو بنظر می‌رسد ولی وزن انکار آن بیش از تأیید آن است. با اینحال کاملاً نشان می‌دهد که اراده رهبران سیاسی در انتخاب یا نفی دام توسعید متغیر تعیین‌کننده‌ای است و با توجه به پیامد خطرناک این دام قاعدتاً رهبران سیاسی را بعنوان یک گزینه انتخاب نخواهند کرد.

بدین ترتیب خطرات ناشی از گرفتار شدن در دام توسعید، رهبران سیاسی را از گرفتار شدن در آن برحذر می‌دارد و این به معنی آن است که آنها احتمالاً به سمت

استراتژی‌هایی خواهند رفت که خطرات کمتری در پی داشته باشد. پیتر هریس با یادآوری پیامدهای جنگ جهانی اول این خطرات را گوشزد کرده است: "در سال ۱۹۱۴، کمتر کسی می‌توانست کشتار را در این مقیاس تصور کند... وقتی جنگ جهانی اول پس از چهار سال پایان یافت، اروپا در حال ویران شدن بود... قیصر از بین رفت، امپراطوری اتریش - مجارستان منحل شد، تزار روسیه توسط بلشویک‌ها سرنگون شد، فرانسه عظمت خود را از دست داد و ... هزاره ای که در آن اروپا مرکز سیاسی جهان بود، متوقف شد (Harris, 2015).

در مقابل، هریس شرایط پس از جنگ جهانی دوم و انتقال مسالمت آمیز قدرت را یادآور می‌شود: "در طول دهه‌های آخر قرن نوزدهم و دهه‌های اول قرن بیستم، بریتانیا با افزایش قدرت چندین رقیب بالقوه نسبت به برتری جهانی خود روبرو شد: فرانسه، روسیه، اتریش-مجارستان، امپراتوری عثمانی و ایتالیا. رهبران انگلیس استراتژی‌های متفاوتی را برای هر یک از کشورهای در حال ظهور در پیش گرفتند. در نیمکره غربی، انگلیس سیاست آشتی را با آمریکا دنبال کرد و موافقت دیپلماتیک خود را به برتری واشنگتن در قاره آمریکا اعلام کرد. در شرق آسیا، یک سیاست در ابتدا محتاط را نسبت به ژاپن اتخاذ کرد ولی در ادامه یک اتحاد محکم آنگلو-ژاپنی را به منظور مهار نفوذ روسیه طراحی کرد. در اروپا نیز علیه آلمان سیاست مهار و بازدارندگی را در پیش گرفت (Harris, 2015).

هدف پیتر هریس از این مقایسه آن است تا با درس گرفتن از تاریخ نشان دهد که کارگزاران سیاسی می‌توانند الزامات ساختاری را تعدیل کنند و از گرفتار شدن در دام‌های خطرناک پرهیز کنند. با اینحال فرار از دام توسیدید به معنی فرار از دام چرچیل نخواهد بود. در سیاست بین‌الملل سیاستمداران مجبور به انتخاب بین بد و بدترند. از این منظر کارگزاران آمریکایی و چینی می‌توانند فشار ناشی از الزامات ساختاری (انارشی و نحوه توزیع قدرت) را تعدیل کنند اما نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند. بنابراین درجه‌ای از قطبیت و رقابت سیاسی - امنیتی بین آنها اجتناب ناپذیر خواهد بود که می‌تواند خود را در قالب یک جنگ سرد نشان دهد.

سناریوی مرجح: شکل‌گیری سیستم کنسرت

این سناریو به هماهنگی میان قدرت‌های بزرگ در سیستم بین‌المللی یا منطقه‌ای برای همکاری در زمینه امنیت بین‌المللی یا منطقه‌ای اشاره دارد. بعبارت دیگر هماهنگی قدرت‌های بزرگ یک مکانیسم امنیتی چند جانبه میان کشورهای بزرگ است که به طور مشترک می‌توانند درگیری‌ها و بحران‌های بین‌المللی را مدیریت کنند. در این مدل تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً از طریق دیپلماسی کنفرانس و مشاوره و اجماع انجام می‌شود و مطابق با اصول و هنجارهای مشترک مانند سازش، مشروعیت، مسئولیت‌پذیری، و ... عمل می‌کنند. هماهنگی قدرت‌های بزرگ، گرچه اغلب به دلیل تأکید بر امتیازات قدرت‌های بزرگ مورد انتقاد قرار می‌گیرد، اما همیشه یک رویکرد مهم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بوده است.

نظریه پردازانی که بر این سناریو تأکید می‌کنند بیشتر آرمان‌گراها و یا پیروان نظریه سازه‌انگاری هستند. این رویکردها بر تأثیر عامل "درک متقابل" بر شکل‌گیری رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین تأکید دارند. بعنوان مثال ژو فنگ استاد دانشگاه نانجینگ بر این باور است که درک متقابل تأثیر اساسی بر روابط چین و ایالات متحده می‌گذارد (Feng, 2013: 6-12). لئو فنگ پروفیسور دانشگاه نانکای نیز با بررسی رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین در شرق آسیا ادعا می‌کند که چنین رقابتی عمدتاً ناشی از تغییر در برداشت‌های ایالات متحده و چین از یکدیگر است. ایالات متحده توانایی‌های چین را بیش از حد ارزیابی می‌کند و همین کافی است تا طرف آمریکایی در مقابل رشد چین در شرق آسیا واکنش بیش از حد نشان دهد (Feng, 2017: 27-28). در مجموع رویکردهای سازه‌انگاری بر این باورند که با تغییر نگرش‌ها در چین و آمریکا می‌توان سیاست آنها را از رقابت و ستیز بسوی همکاری سوق داد.

گراهام الیسون از زاویه دیگری به موضوع نگاه می‌کند. از دید او مهم‌ترین علتی که باعث می‌شود قدرت‌های بزرگ به سوی سیستم کنسرت حرکت کنند ترس از پیامدهای منفی هرگونه جنگ سرد (دام چرچیل) یا گرم (دام توسیدید) است. در این خصوص وی با یادآوری شرایط حساس دوره جنگ سرد، عملاً رهبران چین و آمریکا را به تفکر در باره اتخاذ استراتژی‌های دیگری به غیر از دام چرچیل و به طریق اولی دام توسیدید

وا می‌دارد: او می‌گوید سیاستمداران در پکن و واشنگتن باید پنج درس را از شرایط دوره جنگ سرد (دام چرچیل) یاد بگیرند:

درس اول: جنگ بین ابر قدرت‌های هسته‌ای "خودکشی" است. ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی زرادخانه‌های هسته‌ای خود را چنان قابل ملاحظه ساخته بودند که هیچکدام نمی‌توانستند در اولین حمله دیگری را خلع سلاح کنند. استراتژیست‌های هسته‌ای این شرایط را "تخریب اطمینان متقابل" یا "MAD" توصیف کرده‌اند. در واقع ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی همچون دوقلوهای به هم پیوسته ای بودند که هیچیک قادر به کشته شدن دیگری نبودند. امروزه چین زرادخانه هسته‌ای قدرتمند خود را توسعه داده است و آمریکا نیز بزرگ‌ترین زرادخانه را در اختیار دارد. بنابراین رهبران این دو کشور باید بدانند که هرگونه جنگی به منزله "خودکشی" خواهد بود.

درس دوم: رهبران باید آماده باشند تا هدفی را که نمی‌توانند از طریق جنگ بدست آورند، به طرق دیگران را کسب کنند. از این منظر اگر هیچ یک از کشورها نمی‌توانند در یک جنگ هسته‌ای پیروز شوند، آن‌ها باید از طریق مسئولیت پذیر کردن یکدیگر، در تأمین منافع خود کوشا باشند.

درس سوم: "قوانین رفتاری جدید" تعریف کنید. رقابتی جنگ سرد شبکه پیچیده‌ای از محدودیت‌های متقابل را پیرامون رقابت خود به وجود آوردند از جمله معاهدات خلع سلاح و کنترل تسلیحات. امروزه نیز ایالات متحده و چین با دستیابی به توافق در مورد موضوعات مشاجره آمیز، می‌توانند فضایی برای همکاری در مورد چالش‌ها - از جمله تروریسم جهانی و تغییرات آب و هوایی - ایجاد کنند که در آن منافع ملی دو قدرت مشترکاً بسیار بیشتر از مواردی هستند که آن‌ها را از هم جدا می‌کند. به طور کلی، رهبران باید درک کنند که بقای کشورشان به احتیاط، ارتباطات، محدودیت‌ها، سازش و همکاری بستگی دارد.

درس چهارم: عملکرد داخلی تعیین کننده است. امروزه چین و آمریکا نباید در پی این باشند که نظام سیاسی-اقتصادی کدام یک بهتر است. کارایی این نظام‌ها مهم‌ترین عامل در خوب یا بد بودن آنهاست. این مهم نیز در دستاوردهای عینی و ذهنی هر کدام از آنها هویدا است.

درس پنجم: امید یک استراتژی نیست. اگر قرا است جنگی اتفاق نیفتد فرهنگ استراتژیک و طرز تفکر استراتژیک باید تغییر کند و همزمان صبر استراتژیک باید بالا رود و اعتماد استراتژیک نیز افزایش یابد و (Alison,2017b).

پیتر هریس نیز با نگرانی از پیامدهای دام توسیدید و دام چرچیل، حل تعارضات ساختاری میان آمریکا و چین را امکان پذیر می‌داند مشروط بر اینکه هرکدام قواعد رفتاری خاصی را در پیش گیرند. او می‌گوید: "استدلال من این است که قدرت هژمون باید یک انتخاب استراتژیکی را انجام دهد به گونه ای که قدرت نوظهور را جذب کرده، به تبعیت وادار نماید. یکی از این کارها باز توزیع قدرت و واگذاری بخشی از مسئولیت به قدرت نوظهور است. من این وظیفه قدرت هژمون را "دروازه بانی جهانی" می‌نامم. به اعتقاد من نظم بین‌المللی یک ساختار یکپارچه نیست که در کلیت خود وجود داشته باشد و در کلیت خود نیز از بین برود، بلکه شامل مجموعه‌هایی از حوزه‌های موضوعی گسسته است که در آن چانه زنی‌های چند وجهی امکان پذیر است. این مهم امکان می‌دهد تا قدرت هژمون بر سر پاره ای از جنبه‌های آن با قدرت نوظهور مصالحه کند و نظر آن را به همراهی و همکاری با نظم موجود جلب کند. در سوی دیگر وظیفه دولت‌های نوظهور است که انعطاف قدرت هژمون را به فال نیک بگیرند، رضایت خود را از وضع موجود بین‌المللی اعلام کنند و اقداماتی را برای متقاعد کردن دیگران انجام دهند که نشان دهد این رضایت واقعی است. آنها همچنین باید مواظب باشند از بروز بحران‌های جزئی با دولت‌های هژمون جلوگیری شود تا مبادا این بحران‌های جزئی به بروز شکاف‌های بزرگ‌تر منجر شود. رعایت ملاحظات اینچنینی بین قدرت هژمون و نوظهور ممکن است مانع از انتقال قدرت نگردد ولی حد اقل مسیر انتقال را با صلح توأم می‌گرداند (Harris,2015).

همانگونه که ملاحظه می‌شود دیدگاه الیسون و هریس ما را از دام توسیدید و حتی دام چرچیل دور می‌کند و به نوعی هماهنگی میان قدرت‌های بزرگ می‌رساند. در ادبیات سیاسی و امنیتی که به توضیح روابط آینده چین و آمریکا مربوط می‌شود، این نوع خاص از روابط میان قدرت‌های بزرگ به سیستم کنسرت، الگوی هماهنگی قدرت‌های بزرگ،

و یا الگوی جدید روابط قدرت‌های بزرگ معروف است و در قالب فورمول‌هایی مثل گروه دو (G2) یا کنسرت دو (C2) خود نمایی می‌کند.

نتیجه‌گیری

در جلسه افتتاحیه نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین در اکتبر سال ۲۰۱۷، شی جین پینگ اعلام کرد که چین تا اواسط قرن بیست و یکم به یک کشور قدرتمند مدرن سوسیالیستی تبدیل خواهد شد. در همین حال دولت ترامپ عهد کرده است که آمریکا را دوباره بزرگ کند و بر عزم خود برای حفظ رهبری جهانی آمریکا مجدداً تأکید کرده است.

از منظر نظریه‌های ساختارگرا این اظهار نظرها نشانه وجود تعارض ساختاری و در نتیجه رقابت استراتژیک میان چین و آمریکا است. واقعیت این است که ادامه روند رشد اقتصادی، فناوری، نظامی و سیاسی چین، موقعیت هژمونی ایالات متحده را بطور جدی به خطر انداخته است. از این منظر می‌توان گفت جوهره اصلی مناقشه چین و آمریکا رقابت بر سر سلطه جهانی است. در حالی که آمریکا سعی دارد هژمونی و سلطه خود را حفظ کند چین در صدد تغییران است. از این رو ایالات متحده برای حفظ هژمونی جهانی خود سعی در مهار چین خواهد کرد.

بعبارت دیگر به همان شکل که آمریکا طی فرایندی چندین ساله به تحکیم هژمونی منطقه‌ای خود در نیمکره غربی مبادرت ورزید، چین نیز در منطقه مورد نظر خود (آسیا-اقیانوس آرام) همان کار را انجام می‌دهد. برای نیل به این هدف، پکن در درجه اول با نگاه به درون، انباشت ثروت را در دستور کار قرار داده تا آنگونه که فرید زکریا می‌گوید بر پایه توانمندی اقتصادی، سکویی محکم برای جهش سیاسی و نظامی پیدا کند. در گام دوم نگاه چین به منطقه‌ای است که دران قرار دارد. از این منظر چین به دنبال به حداکثر رساندن فاصله قدرت بین خود و همسایگان بالقوه خطرناک مانند هند، ژاپن و روسیه است. چین می‌خواهد با افزایش قدرت خود مطمئن شود آنقدر قدرتمند است که هیچ کشوری در آسیا نمی‌تواند آن را تهدید کند. در گام سوم مثل هر هژمون منطقه‌ای دیگر،

چین در صدد است تا آمریکا را از محیط منطقه‌ای خود خارج کند. منطقه دریای چین جنوبی می‌تواند آزمونی برای چین در تعقیب این هدف باشد.

با توجه به آنچه گفته شد امروزه اغلب نظریه پردازان روابط بین‌الملل معتقدند اگرچه ایالات متحده تنها ابرقدرت جهان است، اما بنظر می‌رسد بنیادهای هژمونیک آن به وضوح در حال افول است. به همین دلیل ساختار روابط آمریکا و چین از حالت "ابرقدرت در مقابل قدرت اصلی" به "قدرت شماره ۱ در مقابل قدرت شماره ۲" در حال تغییر است. این بدان معنی است که آمریکا دیگر یک ابرقدرت نیست و در مقابل، چین هم دیگر یک قدرت معمولی نیست. بعبارت دیگر آمریکا یک پله سقوط و چین یک پله صعود کرده است و امروزه روابط این دو در این مسیر تعریف می‌شود. نورنالیست‌هایی مثل میرشایمر، گیلپین و ارگانسکی دام توسعید را در انتظار این روابط می‌دانند. اما انگونه که البسون شرح داد دام توسعید بسیار خطرناک است و نوعی خودکشی محسوب می‌شود لذا هیچ سیاستمدار خردمندی خود را در این دام گرفتار نمی‌سازد. بنابراین این سناریو اگرچه اتفاق افتادگان "ممکن" است اما اصلاً "مرجح" نیست و در عین حال "غیر محتمل" است.

به همان میزان که دام توسعید خطرناک است، احتمال شکل‌گیری سیستم کنسرت هم دور از ذهن بنظر می‌رسد. منظور از سیستم کنسرت یا مدیریت مشترک آن است که دو قدرت در عین رقابت با یکدیگر می‌توانند بعنوان مدیران امنیت، به اداره امور جهان سامان بخشند. این مهم بیانگر نوعی همکاری مسئولانه بین قدرت‌های بزرگ است. از این منظر چین و آمریکا نه دوست واقعی هستند و نه دشمن واقعی بلکه ترکیبی از رقابت و همکاری می‌تواند روابط پیچیده آن‌ها را تعریف کند. در این چارچوب "وابستگی متقابل رقابتی" اصطلاحی است که به عنوان یک چارچوب مفهومی می‌تواند برای تجزیه و تحلیل روابط ایالات متحده و چین در آینده بکار رود. در قالب این اصطلاح بیش از آنکه ساختار قدرت تعیین‌کننده روابط دو کشور باشد نقش کارگزاران برجستگی بیشتری پیدا می‌کند. یعنی روابط دو کشور بر پایه فهم تصمیم‌گیرندگان دو کشور از شرایط حاد رقابتی میان آن‌ها، تنظیم خواهد شد. این سناریو هم "ممکن" است و هم "مرجح" اما واقعیتان است که با توجه به تضاد ساختاری (شکاف قدرت) و تضاد

نهادی (سیستم‌های سیاسی و اقتصادی متفاوت)، انتظار تحقّقان بین چین و آمریکا بسیار ارماتگرانه بنظر می‌رسد. بعنوان مثال فرضیه اصلی در سیستم کنسرت یا هماهنگی قدرت‌های بزرگان است که همگی طرفدار حفظ وضع موجود باشند و در مورد موضوعات کلیدی جهانی اجماع و همکاری استراتژیک داشته باشند. بعید است که چنین رویکردی بر دیدگاه دو کشور چین و آمریکا حکمفرما باشد.

سناریویی که نه تهاجمی افراطی است انگونه که میرشایمر به تصویر می‌کشد و نه ایده ایستی انفعالی است انگونه که کسانی مثل هریس مطرح می‌کنند، شکل‌گیری یک نظام جنگ سردی جدید است؛ مشابهان چیزی که بین شوروی و آمریکا اتفاق افتاد. تعارضات ساختاری و نهادی اجتناب ناپذیر و در عین حال ترس از پیامد ویرانگر یک جنگ، به احتمال زیاد چین و آمریکا را به این سمت سوق خواهد داد. به همین دلیل این سناریو در این مقاله بعنوان سناریوی "محتمل" در نظر گرفته شد.

منابع

- Allison, Graham. (2017a). **Destined For War: Can America and China escape Thucydides's Trap**, (Houghton Mifflin Harcourt, Boston, ISBN 9780544935273).
- ALLISON, GRAHAM. (2017b). "The Thucydides Trap", **Foreign Policy**, <https://foreignpolicy.com/2017/06/09/the-thucydides-trap/>.
- Allison, Graham. (2015). "The Thucydides Trap: Are the U.S. and China Headed for War?" **The Atlantic** <https://www.theatlantic.com/international/archive/2015/09/united-states-china-war-thucydides-trap/406756/>.
- Angang, Hu. (2015). "Embracing China's "New Normal" Why. the Economy Is Still on Track", **Foreign Affairs**, Vol 94, No3, pp. 26–39, <https://www.foreignaffairs.com/articles/china/2015-04-20/embracing-chinas-new-normal>
- Chan, Steve. (2020). **Thucydides's Trap? Historical Interpretation, Logic of Inquiry, and the Future of Sino-American Relations**, (University of Michigan Press).
- Christensen, Thomas J. (2015). **The China Challenge: Shaping the Choices of a Rising Power** (New York: W. W. Norton).
- Cooper, Richard N. (2010). 'Economic Aspects of the Cold War, 1962-1975', in Melvyn P. Leffler and Odd Arne Westad, eds., **The**

- Cambridge History of the Cold War: Vol. 2, Crises and Détente** (Cambridge: Cambridge University Press).
- Cunningham Fiona S. and Fravel, Taylor M. (2015). 'Assuring Assured Retaliation: China's Nuclear Posture and U.S.-China Strategic Stability', *International Security*, Vol. 40, No. 2, pp7-50. https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2697161.
- Feng, Liu. (2016). 'Regional Order Transition in East Asia: A Security-Economy Nexus Perspective', **World Economics and Politics**, No. 5, pp. 36-51. <http://jtp.cnki.net/bilingual/detail/html/SJJZ201605003>
- Feng, Liu. (2017). 'Sino-US Strategic Competition and East Asian Security', **Contemporary International Relations**, No. 8. pp. 27-8. in Minghao Zhao "Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US-China Strategic Competition" **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 12, Issue 3, Autumn 2019, Pages 371-394, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz010>.
- Gilpin, R. (1981). **War and Change in World Politics** (Cambridge University Press).
- Gries, Peter; Jing, Yiming. (2019-07-04). "Are the US and China fated to fight? How narratives of 'power transition' shape great power war or peace". **Cambridge Review of International Affairs**. 32 (4): 456-482. doi:10.1080/09557571.2019.1623170. ISSN 0955-7571.
- Harris, Peter. (2015). "The Imminent US Strategic Adjustment to China", **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 8, Issue 3, Autumn 2015, Pages 219-250, <https://doi.org/10.1093/cjip/pov007>
- Harris, Peter. (2017). 'China in British Politics: Western Unexceptionalism in the Shadow of China's Rise', *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 10, No. 3, pp 241-267, <https://doi.org/10.1093/cjip/pox009>
- Honggang, Wang. (2012). 'Sino-US Relations under Unprecedented Changes and Sino-US Strategic Competition', *Contemporary International Relations*, No. 5. pp. 26-39. in Minghao Zhao "Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US-China Strategic Competition" **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 12, Issue 3, Autumn 2019, Pages 371-394, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz010>.
- Jacques, Martin. (2009). **When China Rules the World: The End of the Western World and the Birth of a New Global Order** (New York: Penguin).
- Jinping, Xi. (2017). "Secure a Decisive Victory in Building a Moderately Prosperous Society in All Respects and Strive for the Great Success of Socialism with Chinese Characteristics for a New

- Era”, **People’s Daily**, 28 October, 2017, http://www.xinhuanet.com/english/download/Xi_Jinping's_report_at_19th_CPC_National_Congress.pdf
- Jisi, Wang. (2018). ‘America and China: Destined for Conflict or Cooperation?’, **National Interest**, 30 July, 2018, <https://nationalinterest.org/feature/america-and-china-destined-conflict-or-cooperation-we-asked-14-worlds-most-renowned-experts?page=0%2C13>.
- Ikenberry, G. John. (2011). **Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order** (Princeton: Princeton University Press).
- Kai, He and Huiyun, Feng. (2018). ‘Competition and Sharing of International Leadership Between China and the United States’, **Journal of Strategy and Decision-Making**, No. 2. pp. 42–6. in Minghao Zhao, “Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US–China Strategic Competition” **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 12, Issue 3, Autumn 2019, Pages 371–394, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz010>.
- Keohane, R.O. (1984). **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, (Princeton University Press, Princeton).
- Keohane, R.O. and Nye, J.S. (1977). **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, (Little Brown, Boston, MA).
- Kim, W. and Gates, S. (2015). Power transition theory and the rise of China”, *International Area Studies Review*, Vol. 18, No.3 pp 219-226, <https://doi.org/10.1177/2233865915598545>
- Kindleberger, C. (1973). **The World in Depression, 1929-1939**, (University of California Press, Berkeley, CA).
- Kupchan, Charles A. (2014). ‘The Normative Foundations of Hegemony and the Coming Challenge to Pax Americana’, *Security Studies*, Vol. 23, No. 2, pp 219-257, <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/09636412.2014.874205>
- Laskai, L. (2018). “Why does everyone hate made in China 2015”, **Council on Foreign Relations**, March 28,, www.cfr.org/blog/why-does-everyone-hate-made-china-2025.
- Layne, Christopher. (2018). “The US-Chinese Power Shift and the End of Pax Americana”, **International Affairs**, Vol 94, Issue 1, January 2018, Pages 89–111, <https://doi.org/10.1093/ia/iix249>
- Mearsheimer, John J. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**, (New York: Norton).

- Lieberthal, Kenneth Lieberthal and Wang Jisi. (2012). **Addressing U.S.-China Strategic Distrust** (Washington, DC: Brookings).
- Magnus, George. (2019). 'China and the US Are Too Intertwined to Keep Up the Trade War', **Financial Times**, 7 June., <https://www.ft.com/content/6d0534f2-8870-11e9-b861-54ee436f9768>.
- Mearsheimer, John J. (2010). The Gathering Storm: China's Challenge to US Power in Asia, *The Chinese Journal of International Politics*, Volume 3, Issue 4, Winter 2010, pp 381–396 <https://doi.org/10.1093/cjip/poq016>, 08 December 2010.
- Minghao, Zhao. (2019). 'Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US-China Strategic Competition', *The Chinese Journal of International Politics*, Vol. 12, No. 3. pp 371–394, <https://academic.oup.com/cjip/article/12/3/371/5544745>
- Ned Lebow, R. and Valentino, B. (2009). "Lost in transition: a critical analysis of power transition theory", *International Relations*, Vol. 23 No. 3. pp 389–410, <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0047117809340481>.
- Organski, A.F.K. (1958). **World Politics**, (Alfred A. Knopf, New York, NY).
- Organski, A.F.K. and Kugler, J. (1980). **The War Ledger**, (University of Chicago Press, Chicago, IL).
- Pillsbury, Michael. (2015). **The Hundred Year Marathon: China's Secret Strategy to Replace America as the Global Superpower** (New York: Henry Holt and Co).
- Qiaomei, Jiang. (2017). 'Chinese Communist Party's International Propaganda Delegation on the Principles of the 19th Party Congress Visiting Japan', 26 November, 2017, http://news.xinhuanet.com/world/2017-11/26/c_1122012421.htm
- Reus-Smit, Christian. (2017). 'Cultural Diversity and International Order', *International Organization*, Vol. 71, No. 4. pp. 851-885, <https://doi.org/10.1017/S0020818317000261>
- Ru, Sun. (2012). 'The Networking of US Asia-Pacific Alliance System and Its Prospects', *China International Studies*, No. 4.
- Ruogu, Li. (2019). 'The Substantive Changes upon China-US Relations', *Economic Herald*, Vol. 235, No. 1. pp 69–70, in Li Wei, "Towards Economic Decoupling? Mapping Chinese Discourse on the China-US Trade War", *The Chinese Journal of International Politics*, Volume 12, Issue 4, Winter 2019, pp 519–556, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz017>

- Rudd, Kevin. (2012). 'The West Isn't Ready for the Rise of China', **newstatesman**, July 11, <https://www.newstatesman.com/politics/international-politics/2012/07/kevin-rudd-west-isnt-ready-rise-china>
- Saull, R. (2010). "Hegemony and the global political economy", **Oxford Research Encyclopedia of International Studies**, <http://internationalstudies.oxfordre.com/view/10.1093/acrefore/9780190846626.001.0001/acrefore-9780190846626-e-208>.
- Shirk, S. (2007). **China: Fragile Superpower**, (Oxford University Press, New York, NY).
- Smith, J. (2018). "China's belt and road initiative: strategic implications and international opposition", **The Heritage Foundation**, August 9, pp1-25 www.heritage.org/asia/report/chinas-belt-and-road-initiative-strategic-implications-and-international-opposition.
- Snidal, Duncan. (1985). "The limits of hegemonic stability theory", *International Organization*, Vol. 39 No. 4. pp579-614, <http://www.rochelleterman.com/ir/sites/default/files/Snidal%201985.pdf>
- Swaine, Michael. (2016). 'Chinese Views on Global Governance Since 2008-2009: Not Much New', *China Leadership Monitor*, No. 49, <https://www.hoover.org/sites/default/files/clm49ms.pdf>.
- The State Council Information Office of the People's Republic of China. (2011). *China's Peaceful Development*, **scio.gov.cn**, http://english.www.gov.cn/archive/white_paper/2014/09/09/content_281474986284646.htm
- Tong, Qian. (2013). Xi Jinping Delivers an Important Speech at the Conference on Diplomatic Work towards Surrounding Countries', *People's Daily*, 26 October, 2013. [www.fmprc.gov.cn > topics_665678 > xjpfwzysiesgjtfhshzzfh_665686](http://www.fmprc.gov.cn/topics_665678/xjpfwzysiesgjtfhshzzfh_665686)
- Waltz, Kenneth N. (1979). **Theory of International Politics**, (Reading: Addison-Wesley).
- Tunsjø, Øystein. (2018). **The Return of Bipolarity in World Politics: China, the United States, and Geostructural Realism** (New York: Columbia University Press).
- Western, Jon. (2005). 'The War over Iraq: Selling War to the American Public', *Security Studies*, Vol. 14, No. 1. pp106-139, <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/09636410591002518>.

- Weidong, Liu. (2016). 'Reducing China-US Strategic Miscalculation: An Institution-Building Perspective', **Contemporary International Relations**, No. 8. in Minghao Zhao "Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US-China Strategic Competition" **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 12, Issue 3, Autumn 2019, Pages 371-394, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz010>
- Xinhua**. (2015). "Full text of Xi's speech on China-US relations in Seattle, http://www.china.org.cn/xivisit2015/2015-09/24/content_36666620.htm
- Xiaotong, Zhang. (2013). 'Sino-US Economic Relations: Managing Competitive Interdependence', **China International Studies**, No. 1. in Minghao Zhao "Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US-China Strategic Competition" **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 12, Issue 3, Autumn 2019, Pages 371-394, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz010>
- Xuetong, Yan. (2019). **Leadership and the Rise of Great Powers** (Princeton: Princeton University Press).
- Yang, Yuan. (2018). 'Escape both the 'Thucydides Trap' and the 'Churchill Trap': Finding a Third Type of Great Power Relations under the Bipolar System', **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 11, Issue 2, Summer 2018, pp 193-235, <https://doi.org/10.1093/cjip/poy002>
- Yinhong, Shi. (2009). 'Two Trends in US-China Relations', **China International Studies**, No. 3. In Evan S. Medeiros, *The Changing Fundamentals of US-China Relations*. **The Washington Quarterly**, Volume 42, 2019 - Issue 3, pp 93-119, <https://doi.org/10.1080/0163660X.2019.1666355>
- Yi, Wang. (2013). 'Exploring the Path of Major-Country Diplomacy with Chinese Characteristics', *Foreign Affairs Journal*, No. 10. https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/wjb_663304/wjbz_663308/2461_663310/t1053908.shtml
- Zhiming, Chen. (2017). 'International Leadership and China as a Facilitative Leader', **World Economics and Politics**, No. 3. in Minghao Zhao "Is a New Cold War Inevitable? Chinese Perspectives on US-China Strategic Competition" **The Chinese Journal of International Politics**, Volume 12, Issue 3, Autumn 2019, Pages 371-394, <https://doi.org/10.1093/cjip/poz010>.